

پابلو نرودا

سرود اعتراض
و
شعرهای دیگر

ترجمه

احمد کریمی حکاک - فرامرز سلیمانی



انتشارات سلوفر

فهرست

۹۱	مرگ		بلندی‌های ماچوپیچو
۹۲	حائن می‌میرد	۱	مقدمه
۹۴	شاهان	۱۳	یادداشت مترجمان
۹۵	من ار حوب می‌آیم	۳۷	تأملی بر «بلندی‌های ماچوپیچو»
۹۸	درگواتمالا		(صالح حسینی)
۹۹	در سالوادور، مرگ		
۱۰۰	آرادی		سرود اعتراض
۱۰۲	نه فیدل کاسترو	۵۵	مقدمه
۱۰۵	نارگشت نه نندر فقیر	۶۷	پیشگفتار
۱۰۷	شیحون		پیشگفتار شاعر در سال ۱۹۶۸ بر
۱۰۹	چین است زندگی من	۶۹	چاپ سوم کتاب در اوروگوئه
۱۱۰	برای وبرولا	۷۱	پورتوریکو، سدر فقیر
۱۱۲	سر	۷۳	موبیورمارین
۱۱۴	پیرس حیمس	۷۵	اتفاق می‌افتد
۱۱۶	دموکرات عرب	۷۷	کونا ظاهر می‌شود
۱۱۸	پرندگان کارائیب	۷۹	ستیر
۱۲۱	رویدادهای پست	۸۱	تاریخ باستان
۱۲۳	از من محواید	۸۳	سرزمین میانه
	حلسهٔ سارمان کشورهای	۸۵	در حوب دوردست بیر
۱۲۵	آمریکایی	۸۶	مردی راه‌یاد می‌آورم
۱۲۸	انفجار «لاکوبر»، ۱۹۶۰	۸۷	آن رفیق
۱۳۰	قاره آمریکا	۸۹	حیات

۲۸۲	دریا و عشق « کِودو »	۲۶۰	یک داستان متدل	۲۰۳	ژنرال فرانکو در دورح	۱۳۳	گذشته یک آبراه
۲۸۳	پیروری	۲۶۲	خواندن « کِودو » در کنار دریا	۲۰۷	سرودی برای برحی ویرانه‌ها	۱۳۵	آینده یک آبراه
۲۸۴	چهارم سپتامبر ۱۹۷۰	۲۶۳	یک درس	۲۱۰	پیروری ناروان مردم	۱۳۷	«مطوعات آراد»
۲۸۵	ار آن رور	۲۶۴	نا یک شعر روش	۲۱۱	اتحادیه‌ها در حهه	۱۴۰	رقص نا سیاهان
۲۸۶	کرم‌ها زندگی ار سر می‌گیرند	۲۶۵	چهره یک مرد	۲۱۳	پیروری	۱۴۲	اسادی ناپدید می‌شود
۲۸۷	رورنامه طوطی‌ها	۲۶۶	صلح، اما نه صلح او	۲۱۴	چشم‌اندار پس ار سرد	۱۴۴	قهرمانان
۲۸۸	آی تی تی	۲۶۸	حاوید، کونا	۲۱۶	گروهان صدتانک	۱۴۶	دوست آمریکایی
۲۹۰	حل‌ها و دیوانه‌ها	۲۷۰	درناره توطئه‌ها	۲۱۸	مادرید ۱۹۳۷	۱۴۹	فردا در سرتاسر کارائیب
۲۹۱	من حاموش بحواهم ماند	۲۷۱	اندوه در شیلی	۲۲۲	جامه حورشیدی برای ارتش مردم	۱۵۰	سرودی برای سیرامائسترا
۲۹۲	هشدار اندی	۲۷۳	نه، هرگر	انگیزه نیکسون‌کشی و حش انقلاب شیلی	۱۵۲	۲۰۰۰ نوشته شده در سال	تاملاتی درناره سیرامائسترا
۲۹۳	هشدار دیگر	۲۷۵	ل ا ر				
۲۹۴	نا آدرحش	۲۷۶	در برابر مرگ				
۲۹۵	رفیقم ار سیلیا	۲۷۸	هرگر	۲۲۷	پیشگفتار مترحمان		اسپانیا در قلب ما
۲۹۶	دون آلو سو سخن می‌گوید	۲۷۹	سکوت بررگ	۲۳۵	یادداشت مترحمان	۱۶۱	پیشگفتار
۲۹۷	نا هم سخن می‌گوییم	۲۸۰	عم‌انگیر است		پیشگفتار شاعر یک توصیح	۱۷۱	یادداشت مترحمان
		۲۸۱	بدرود ژنرال من	۲۳۷	محتصر	۱۷۳	بیایش
					نا استمداد ار والت ویتمن	۱۷۴	نماران / دشنام
				۲۴۰	می آعاریم	۱۷۶	اسپانیا، بیوای حظای توانگران
				۲۴۲	نا مصامین دیگر بدرود می‌گویم	۱۷۸	ست
				۲۴۴	سرود کیفر	۱۷۹	مادرید ۱۹۳۶
				۲۴۶	او	۱۸۱	چند نکته را توصیح می‌دهم
				۲۴۷	حکم دادگاه		سرودی برای مادران ررمندگان
				۲۴۸	مس	۱۸۵	مقتول
				۲۴۹	پیروری	۱۸۸	اسپانیا نه چه می‌مانست
				۲۵۱	میراث	۱۹۲	ورود تیپ بین‌المللی نه مادرید
				۲۵۲	تورا می‌حوانم	۱۹۵	سردرود حاراما
				۲۵۳	نارگشت حیاگر	۱۹۷	آلمریا
				۲۵۵	آنان که پیش ار این آمدند	۱۹۹	حاک سوخته
				۲۵۷	من ایحا می‌مانم	۲۰۱	سانحورحو در دورح
				۲۵۸	نا من بیا	۲۰۲	«مولا» در دورح

مقدمه

پابلو برودا، شاعر معاصر شیلیایی، در ایران نامی آشناست، بی آنکه شعرش چنانکه ناید به خواننده فارسی زبان عرصه شده باشد او در عین حال که در شعر خود سنجگوی مردم شیلی، انسان معاصر و به طور کلی انسان و انسانیت است، بررگترین آثار ادبی جهان در دوران‌های گوناگون را بر به زبان اسپانیولی ترجمه کرده است، و از زبان اوست که برخی از بررگترین شاعران جهان - از دانتو و شکسپیر گرفته تا بلیک، بودلر، ویتس و ریلکه - با انسان معاصر اسپانیولی زبان سخن می‌گویند. متأسفانه آن بخش از اشعار برودا که به فارسی ترجمه شده به هیچ روی برای شاحت این چهره سترگ ادبیات قرن نستم سده بیست اراں رو بر آن شده‌ام تا به ترجمه اشعار برودا بپردازیم، باشد نا در کشور و زبان ما بر شاعران بررگ جهان به نام‌هاشان، بلکه نا آثارشان عرصه گردند.

آنچه در کتاب حاضر می‌خوانید مهمترین شعر بلند برودا است شعری که به دلیل ساحت پیچیده خود، حتی در زبان اصلی بر دشوار و دیرفهم به شمار می‌آید چنین اثری بی‌تردید در ترجمه برخی از ریانی‌های واژگانی و مفهومی خود را از دست می‌دهد، و ساحت آن به دو دلیل برای خواننده فارسی زبان دشوار تر و پیچیده تر می‌نماید نخست آنکه در ادبیات فارسی معاصر، کمتر شاعر یا منتقدی را می‌شناسیم که چنانکه ناید و شاید به موضوع ساحت شعر پرداخته باشد در سحه، کمتر خواننده شعر را می‌توان یافت که در فرایند تحربه خواندن شعر، از فراسوی این تصویر یا نمادگویا، یا این یا آن بیت یا سدر یا به شعر بگردد، و ساحت تمام شعر را در نظر آورد دو دیگر اینکه فصای شعر آمریکای لاتین، و آنچه از دهن شاعری چون برودا می‌گذرد، برای ما همور تا حد ریادی عراست و تازگی دارد برودا از یکسو شاعری است بوآور، حلاق و بدعت‌گذار، و از سوی دیگر ست شعری توانایی را در دهن خود دارد که از کهن ترین

سرچشمه‌های ادبیات عرب تا حدیدترین گرایش‌ها، از شعر بومیان آمریکای کهن تا شعر سرخپوستان امرورین آمریکا مایه می‌گیرد

برای نزدیک کردن چنین شعری پیچیده و درعین حال موثر به دهن خواننده فارسی زبان دو راه پیش روی خود دیدیم بحسب آنکه در کنار هر گردش یا جهش شعری، هر تصویر یا نماد نیادین و هر مضمون دشوار یا تعیین کننده‌ای بشانه‌ای یا شماره‌ای نگذریم، و در پانویسی شرح و تفسیرش کنیم این روش را رد کردیم، چراکه احساس می‌کنیم چنین کاری در تحربه عرق شدن در خود شعر - یا به زبان ادبیات در فرآیند ریابایی شناسانه حد و درک شعر نه‌مثانه یک دستاورد هبری - در حالت می‌کند، و خواننده را از خود شعر، که حس کردن بی واسطه آن مهم و حالت است، به نظری درباره شعر، که ممکن است به مهم باشد و نه حالت، می‌کشاند به قنایی تمثیل‌گونه بر خوردن به پانویس در میان شعرحوانی نه این می‌ماند که در یکی از ریباترین و خلوت‌ترین لحظه‌های عاشقانه شب، نه ناگهان رنگ نه صدا درآید، و تو ناگیر برای پاسخ‌گفتی به بیار آنکه رنگ را نه صدا درآورده است از خلوت حویش به در آیی و در را بر عریبه‌ای نگشایی روش دیگر همان است که در ایحامی ببید و می‌خوانید مقدمه‌ای نسبتاً مفصل، شامل محصری درباره زندگی شاعر، و بحثی تحلیلی درباره شعر، نا این هدف که رمیبه عیبی آن را به خواننده نمایاند، و سبک و تصویرسازی و پیچیدگی‌های مفهومی و ساحتاری شعر را مورد بررسی قرار دهد، و این همه را، بی‌آنکه داعیه گفتش حرف آخر درباره آن شعر در کار باشد، در خدمت نزدیک کردن چشم و دهن خواننده به بلندی‌های ماچوپوچیو قرار دهد

پابلو برودا، یا «مقالی ریکاردو ریس»، در روز دوازدهم ژوئیه ۱۹۰۴ در شهر پارال در شیلی زاده شد کودکیش را در شهر مرری تموکو در حوب این کشور گذراند در این شهر جنگلی، سردسیر و پر باران، پدر برودا نه کار کشیدن راه آهن مشغول بود، و در این کار کشمکش‌هایی نا بومیان رح داد که اثر آن در شعرهای بحسب برودا آشکارا دیده می‌شود در همین حا و فضا بود که برودا بحسب شعرهای خود را سرود شاعر حوان در شانزده سالگی به سانتیاگو، پایتخت شیلی، رفت، نه دانشگاه تربیت‌معلم این شهر وارد شد و نام «پابلو برودا» را - که بحش اول آن به معنای «شیرین سخن» است و بحش دوم آن از نام «بان برودا» بویسده چک گرفته شده - برای خود برگزید

برودا بحسب مجموع شعر خود نه نام «سرود حش» را در سال ۱۹۲۱، و دومین مجموعه نه نام «تاریک روشنا» را در سال ۱۹۲۳ منتشر کرد یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۲۴، کتاب بیست شعر عاشقانه و یک سرود بومیدی نه چاپ رسید و نا انتشار آن شهرت برودا به عنوان شاعری حوان نا آیده‌ای در حشان تثیت گردید در اشعار این کتاب، که یکی از پر فروش‌ترین مجموعه‌های شعر معاصر جهان بوده، و تاکنون به بیش از سی زبان ترجمه شده است، برودا از عشق، شور و حوانی، احساس بیگانگی اسان در شهرهای امرورین و تلاش برای بودن و دیگرگون شدن در جهانی بیگانه و نا آشنا سخن گفته، و عشق، در مفهوم گسترده آن را نه‌مثانه دلیلی و سرپاهی برای بودن و ماندن خود و اسان رمانه خود برمی‌گزید

شاعر، در مرحله بعدی زندگی دست نه ترجمه شعر شاعران بزرگ جهان نه زبان اسپانیولی رد مجموعه تلاش مردی انتهارا در سال ۱۹۲۶ منتشر کرد، و از سال ۱۹۲۷ نه بعد چندین سال را نه‌عنوان یک دیپلمات در آسیا گذراند شعرهای کتاب مرلگاه روی رمین که اولین حلد آن در سال ۱۹۳۳ در اسپانیا نه چاپ رسید فصل حدیدی را در شعر اسپانیولی معاصر گشود، چراکه در این اشعار، شاعر خود را آشکارا در برابر جهانی می‌بید که در آن اسان‌ها و اشیا نه یکسان بی حان و مرگ‌آور حلوه می‌کند، و شاعر در برابر این همه بومیدی و مرگانندی، سرانجام پس از گذشتن از تحربه‌ای دورحی بسیار، رستاحیر خود را در تلاش برای معناحشیدن و نظم‌آفرینی در جهان می‌بید

حوادث سیاسی اسپانیا در دهه ۱۹۳۰ رفته‌رفته برودا را نه‌سوی تعهد سیاسی هرچه بیشتر کشاند، و از او شاعری مردم‌گرا و پیشرو ساحت، و این روند در حلد‌های دوم و سوم مرلگاه روی رمین که در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۴۷ منتشر شدند نارتانی صریح و انکارناپذیر می‌یاند دوستی نا شاعرانی همچون رافائل آلترتی و فدریکو گارسیا لورکا بیز در تکوین تعهد اجتماعی و رحه مصامین سیاسی در شعر برودا اثری آشکار بر حای گذاشته است مجموعه اسپانیا در قلب من (۱۹۳۸) تأثیر گرایش‌های متعهدانه شاعر را در سبک و روال شعر، و در فرارهای گویایی از آن نارمی‌تاناند

بلدترین قله در چشم‌اندار شعری برودا، کتاب سرودهای همگانی است که در سال ۱۹۵۰ منتشر گردید، و در حشان‌ترین آثار برودا را در مدتی افرون بر دوازده سال در برمی‌گیرد در سال‌های بحسب این دوران برودا مقام سرکسولی شیلی در مکریک را نه عهده داشت آنگاه در سال ۱۹۴۳، پس از کناره‌گیری از این مقام، نه مهن نارگشت، و

ار هوا تا هوا، همچون توری تهی
 بین حاده‌ها و فصا رفتم
 و بین بهار و کاکل گندم
 به آنچه برگت‌ترین عشق
 انگار در دستکشی فروافتان
 چون ماه بلند، هدیه‌مان می‌کند رسیدم
 و با طلایه حران
 سکه‌های رایج برگان را پشت سر بهادم

(در تن‌هاشان دیگرگون
 رو‌های شکوه زندگی پولادشان کاهیده تا سکوت تیراب
 شب‌هاشان ساییده تا واپسین‌گرده
 گلپرچم‌های رحمی رادبوم، در شب رفاف)

کسی که چشم‌به‌راه من بود، در میان ویول‌ها
 جهایی را بر من گشود، چونان برحی مدفون
 که هر ارتوی خود را فروبرده بود
 ژرف‌تر از تمامی برگانِ گوگردین تند

ژرف تر حتی، تا رینهٔ رمین،
چونان شمشیری پیچیده در شهاب‌ها
دست شیرین و ناآرام را
تا درویی‌ترین رها رمین فروردم
حسین بر امواج لُحّه فشردم
چون قطره‌ای بر آرامش گوگردین فرویشتم
و سنان کورمردی
به یاسمین بهاران گمشدهٔ اسنان نارگشتم

۲

گل اگر نطفهٔ معرور خود را تا نه گلی دیگر می‌رساند
و سنگ اگر گل‌های منتشر را می‌پرورد
در ریز طیلسانِ مدرسِ الماس و ماسه،
انسان گلبرگِ نور را
که از چشمه‌های همیشه‌خوشان دریایی چیده است
پرپر می‌کند
و فلر تپنده را در دستان خود می‌ساید
و آنگاه در میان تیپوش‌ها و دود، بر ساطی درهم‌شکسته
چون ححمی پریشان، ناقی می‌ماند روح
دُرّ و بیداری، اشکی در اقیانوس
چون ماندانی سرد او اما
نابودش می‌کند و ناکاعد و بیرازی شکسته‌اش می‌دهد
بر فرش هرروره‌اش می‌افکند
و بر سیم خاردارِ حصمانهٔ حامه‌اش شرحه‌شرحه می‌کند

به در دهلیرها، هوا، دریا یا حاده‌ها
کیست آنکه بی‌دشنه‌ای (چون شقایق حویین)
حود را پاس می‌دارد؟ حشم نار تحارتِ اندوهناکِ روح‌فروشان را فرو
شانده است
و ار ارتعاع آلوس، شسم
هرار سال است تا پیام شفاف حود را
بر همان شاحهٔ منتظر می‌بهد،
آی دل! آی پیشانیِ شکسته در میان حفره‌های حران!

چه بارها در گذرگاه‌های رستان
یا در اتوبوسی یا قایقی در تاریخ روشنا
یا در اسوه‌ترین تهایی‌ها، تهایی‌شان صیافت
در سایهٔ صدای شح‌ها و ناقوس‌ها
در دل معارهٔ لداید اسانی
آرو کرده‌ام که نارایستم و شریان اندی بی‌انتهایی را بحویم
که یکبار بر آن دست یافته بودم
در سگی یا در آدرحشی یله‌شدهٔ بوسه‌ای

(همان که در هر دانه‌ای، چون حکایتی کهربایی
ار پستان‌های ناردار کوچک، رقمی را تکرار می‌کند
که بی‌یایان حکایت عطوفتی است در لایه‌های حییی
و که، همیشه همان، در حاره پوست می‌اندارد
و که، در آب، رادبومِ رلال است
ناقوسی گسترده از برف‌های تنها تا حیراب‌های حویین)